

بررسی منازعات غزنویان و قراخانیان در خراسان

ابوالحسن مبین^۱

چکیده

سرزمین خراسان بزرگ که در سده‌های اولیه اسلامی و به خصوص در قرن سوم و چهارم هجری / نهم و دهم میلادی دوران رشد و ترقی خود طی می‌کرد، سرزمینی ثروتمند و حاصلخیز بود، که همواره چشم طمع قدرتمندان منطقه را به سوی خود جلب می‌کرد. پس از آن که مواهب و امتیازات این سرزمین محمود بن سبکتگین غزنوی را به سوی خود کشاند، باعث شد که وفاداری ظاهری او نسبت به سامانیان بهسلطه طلبی و استقلال خواهی تبدیل شود. اما دیگر دولت ترک منطقه نیز که در فروپاشی امارت سامانیان نقش داشت، در پی فرصت مناسبی برای دست انداختن و تسلط بر این ناحیه بود. از این رو بود که تهاجماتی از سوی قراخانیان گاه به صورت یکپارچه و گاه پراکنده از ماوآلنهر به این سرزمین صورت گرفت. غزنویان نیز در مقابل برای مواجهه با تحرکات قراخانیان در خراسان، گهگاه به لشکرکشی به ماوآلنهر می‌پرداختند. بنابراین پژوهش حاضر قصد بررسی این سوال اساسی را دارد که دلایل اصلی رقابت و درگیری قراخانیان و غزنویان یعنی اولین دولت‌های ترک مسلمان منطقه که حکومت ایرانی سامانی را بین خود تقسیم نموده بودند، در خراسان چه بوده است و چه عواملی موجب درگیری این دو دولت در خراسان می‌گردید؟

یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که سیاست توسعه طلبی دو دولت ترک مسلمان علت اصلی این رقابت و درگیری بوده است. هر دوی آن‌ها خود را وارث سامانیان در منطقه می‌دانست که خراسان جزیی از قلمروی آن دولت محسوب می‌شد. ضمن آن که وسعت قلمروی غزنویان و توجه بیشتر آن‌ها به موضوع لشکرکشی و غزوات هندوستان، و مسائل متعدد دیگری که در دوره سلطان مسعود مزید بر آن شد، فرصت مناسبی را برای تعقیب سیاست قراخانیان برای توسعه قلمروی خود به این سوی جیحون فراهم می‌آورد. عدم یکپارچگی این دولت نیز زمینه اقدامات خودسرانه برخی از حکام نظیر علی تگین حاکم بخارا را موجب می‌گردید.

کلید واژه‌ها: خراسان، غزنویان، قراخانیان، سلطان محمود، یوسف قدر خان، علی تگین.

مقدمه

سرزمین غنی و حاصلخیز و پرثروت خراسان که از مراکز مهم تولید دانش و تمدن در فلات ایران بوده است، همواره چه در تاریخ قبل از اسلام و یا بعد از آن، مورد توجه اقوام و گروه‌های مختلف مهاجم و یا دولتهای همجوار قرار داشته که قصد رخنه به این سرزمین را داشته اند. هنگامی که در قرن سوم هجری / نهم میلادی سامانیان بر ماوراءالنهر و خراسان مسلط شدند، سد استواری در برابر این تهاجمات که از دشتهای آسیای میانه به این مناطق متمدن صورت می‌گرفت، ایجاد کردند.

اما به موازاتی که توان و قدرت سامانیان به دلایل مختلف و به تدریج از زمان امارت نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳ هجری) رو به ضعف رفت، غلامان ترک که در این دستگاه پرورش یافته بودند، قدرت و توان بیشتری یافتند، از آن جمله برای محمود غزنوی که میزان استعداد و توانگری و ثروت خراسان بزرگ او را به سوی خود کشاند و بر خلاف پدرش سبکتگین که کاملاً نسبت به سامانیان وفادار بود و حمایت از آنان را از وظایف اصلی خویش می‌دانست،^۱ اندیشه جاه طلبی و استقلال خواهی، جای وفاداری به سامانیان را گرفت. چنین هوس و خواهشی در میان ترکان آن سوی جیحون نیز مشتعل بود و سرانجام کار به آنجا رسید که قلمروی سامانیان به دست ترکان غزنوی و قراخانی افتاد و دولت ایرانی سامانی در سال ۳۸۹ هـ / ۹۹۹م مضمحل شد و ترکان قلمروی آن‌ها را بین خود تقسیم نمودند و مقرر شد رود جیحون مرز دو دولت ترک باشد،^۲ و کسی در آن زمان به اهمیت تاریخی این واقعه که پایان سیادت عنصر بومی آریایی برای همیشه بود، پی نبرد.^۳

با این تقسیم فرمانروایی محمود غزنوی بر خراسان بی منازع شد. خلیفه سنی بغداد القادر بالله (۴۲۲- ۳۸۹هـ) بعد از انقراض سامانیان حکومت محمود را به رسمیت شناخت و از این امر خشنود بود، زیرا محمود امیری سنی و متعصب بود. سیف الدوله محمود با دریافت عنوان یمین الدوله و امین المله،^۴ بنیان قدرت و استقلال این قلمروی بالنسبه وسیع را در همان آغاز انحطاط سامانیان استوار ساخت.

آغاز روابط سیاسی

روابط و مناسبات سیاسی غزنویان و قراخانیان به دلیل جنبه‌های مختلف آن و نتایج و پیامدهای گوناگون از اهمیت بسیاری برخوردار است. محمود بن سبکتگین پس از آن که به قدرت دست یافت به طور رسمی حکومت غزنویان را تاسیس نمود، با دولت قراخانیان نیز هم مرز گردید. وی در ابتدای کار با

ایلیک نصر بن علی قراخانی (۴۰۳-۳۸۲ هـ / ۱۰۱۲-۹۹۶ م) روابط دوستانه داشت. ایلیک خان نصر بن علی پس از عمویش بغراخان هارون به سرکردگی ترکان مسلمان نواحی شرقی ماوراءالنهر رسیده بود.^۵

موافقت و سازش اولیه بین ایلیک نصر و محمود در زمان مبارزه با امیر اسماعیل منتصر آخرین امیر خاندان سامانی (متوفی ۳۹۵ هـ / ۱۰۰۵ م) بر اساس منافع مشترک صورت گرفت.^۶ قصد محمود این بود تا از طریق برقراری روابط دوستانه با ملوک ترک قراخانی ((ممالک او مسلم ماند و راهها ایمن گردد)).^۷ ایلیک نصر نیز با تصرف ماوراءالنهر و تقسیم قلمروی سابق سامانیان با محمود با ارسال پیامی تسلط وی را بر خراسان تبریک گفت.^۸ به منظور ادامه مناسبات دوستانه در سال ۳۹۲ هـ / ۱۰۰۱ م محمود برای ایلیک نصر فیلان ماده هدیه فرستاد.^۹ همچنین ابوطیب سهل بن سلیمان صلوکی امام شهیر شافعی را به همراه طغانجق والی سرخس در سال ۳۹۱ هـ / ۱۰۰۱ م به ماموریت نزد وی به اوزگند فرستاد.^{۱۰} ایلیک نصر رسول محمود را با لطف مهربانی پذیرفت و هدایای گرانبهائی به وسیله ایشان به خدمت سلطان فرستاد. محمود حتی دختر نصر را به همسری گرفت و پیوند خویشاوندی با آن خاندان برقرار کرد. پیمانی نیز میان آن دو منعقد گردید و مرز بین دو مملکت مسیر رودخانه جیحون اعلام گردید.^{۱۱}

ولی این پیمان و عهد مودت و حتی وصلت و پیوند خویشاوندی مانع آن نشد که قراخانیان در جهت توسعه طلبی و گسترش قلمروی ارضی در فرصت مناسب از جیحون عبور نکنند و وارد خراسان نشوند، به خصوص در زمانی که محمود سرگرم غزوه و جهاد در هند بود. همینطور محمود بعدها سعی کرد تا جای پای در شمال جیحون برای خود به دست آورد. اگرچه محمود با اطلاع از این موضوع، بلافاصله از هند بازگشت و این شهرها را باز پس گرفت، ولی درگیریهای پراکنده پس از آن نیز بین دو طرف ادامه داشت و محمود حدود یک دهه گرفتار منازعه با قراخانیان بود که چشم طمع به سرزمین خراسان دوخته بودند و حاضر نبودند که رود جیحون را به عنوان مرز میان متصرفات خود و غزنویان بپذیرند. این مشکل در دوره سلطان مسعود غزنوی نیز ادامه داشت.

ثروت و آوازه خراسان که محمود را به سوی خود کشانده بود باعث شد تا این ولایت تحت حکومت غزنویان از لحاظ مادی و فرهنگی غنی ترین ولایت امپراتوری باقی بماند.^{۱۲} اما با فتوحاتی که سلسله غزنوی در هندوستان انجام داد متوجه اهمیت آن سرزمین شد و در واقع خراسان برای این دولت حداقل در دوره سلطان مسعود در رتبه دوم اهمیت قرار گرفت. سرانجام، قراخانیان نیز هنگامی

که خود به تنهایی نتوانستند با غزنویان در خراسان برابری کنند و در مقابل آنها پیروزی شایانی به دست آوردند، ترکمانان سلجوقی را به این کار تحریک و ترغیب کردند. از طریق بررسی و تبیین سیر روابط دو دولت ترک مسلمان می‌توان به اهمیت خراسان و ویژگی‌های آن در این دوره تاریخی تا حد امکان پی برد.

شروع درگیری‌ها

همانطور که قبلاً گفته شد، چیزی نگذشت که روابط حسن همجواری بین دو دولت به دشمنی انجامید. در سال ۳۹۶هـ/ ۱۰۰۶م که سلطان محمود سرگرم لشکرکشی به هندوستان بود، دو لشکر از سوی قراخانیان با نقض عهد از جیحون عبور کرده و وارد خراسان گردیدند. (وقتی که سلطان عزیمت غزو هندوستان کرد و شش ماه غایب بود، ایلک فرصتی جست و با سپاهی به خراسان آمد و دستبردی نمود).^{۱۳}

ایلک نصر، سردار خود سباشی نگین را ((که خویش و صاحب جیش او بود))^{۱۴} به تصرف طوس و نیشابور فرستاد و از سوی دیگر جعفرتگین را روانه بلخ کرد. لشکریان قراخانی با کامیابی بر بلخ و نیشابور چیره شدند. اگرچه ساکنان بلخ دلیرانه در برابر مهاجمان مقاومت کردند و بدین سبب آن شهر غارت شد. در تصرف بلخ بازار عاشقان شهر که به سلطان تعلق داشت طعمه حریق شد.^{۱۵}

اما نیشابور مقاومتی نشان نداد و گروه کثیری از بزرگان ولایت به علت تعدیات و فشار مالیاتی دولت غزنوی آشکارا به حمایت قراخانیان برخاستند.^{۱۶} ((و جمعی از اعیان خراسان بموالات و ممالات ایشان برخاستند، سبب امتداد ایام غیبت سلطان و انقطاع اخبار و استخفاء آثار او و تنوع اراجیف و تظاهر عوام بنوازع ظنون و اهواء صدور و اخبار زور و اقوال غرور))^{۱۷} بود.

محمود چون خبر این هجوم را شنید به شتاب از مولتان هند به غزنه باز گشت.^{۱۸} محمود در بازگشت از هند بر سر راه فرسودگی سپاه خود را با استخدام ترکان تازه نفس خلج جبران کرد.^{۱۹} محمود با بازگشت به غزنه جعفرتگین را وادار کرد از بلخ به ترمذ عقب نشینی نماید. سباشی نگین نیز که یارای مقاومت در مقابل محمود و سردارانش را نداشت، با عده اندکی از لشکریان خود به ماوراءالنهر بازگشت. برادر وی و ۷۰۰ نفر از سپاهیان وی توسط غزنویان اسیر شدند.^{۲۰} در این نبرد محمود نیرویی از فیلان جنگی زرهپوش همراه خود داشت که مهاجمان را سخت به وحشت انداخت و

همین وحشت موجب پیروزی سپاهیان غزنوی گردید. سرهنگان سپاه قراخانی گفتند: ((با آن فیلان و سلاح و آلت و مردان هیچ کس مقاومت نتواند کرد)).^{۲۱}

((ایلک خان ازین غصه بی آرام گشت))،^{۲۲} و عزم کرد انتقام این شکست را از سلطان محمود بگیرد و سال بعد با نیروهای بیشتری حدود چهل هزار سوار لشکرکشی را تجدید نمود.^{۲۳} وی به یاری دهقانان ماوراءالنهر متوسل شد و با قدرخان یوسف صاحب ختن متحد گردید. ((ایلک خان خویشتن در قلب بایستاد و قدرخان را با لشکر ختن در میمنه بداشت و میسره به جعفرتکین سپرد)).^{۲۴} محمود نیز با سپاهی مرکب از اصناف ترک و خلج و هندو و افغانی و حشم غز با ایلک مصاف کرد.^{۲۵} ((سلطان برادر خود را نصر بر میمنه کرد و عم را بر میسره و خود در قلب بایستاد)).^{۲۶}

پیکار در روز یکشنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۳۹۸ هـ/ ۱۰۰۸م در دشت کتر چهار فرسنگی بلخ روی داد.^{۲۷} ۵۰۰ فیل زرهپوش که در سپاه غزنویان وجود داشت، سرنوشت جنگ را معین کرد و لشکریان قراخانی که یارای مقابله با آنها را نداشتند، از وحشت منهزم گردیدند.^{۲۸} در این میان به خصوص دو فیل ((توستن)) و ((منکلکا)) که کارآزموده و با تجربه بودند، همواره در پشت سر محمود در حرکت بودند.^{۲۹}

سلطان محمود بدین طریق، مهاجمان را به ماوراءالنهر عقب راند و به آنان شکست سختی وارد کرد و خراسان را باز پس گرفت. سپاهیان قراخانی منهزم گشتند و هنگام فرار تعداد زیادی از آنها در رود جیحون غرق شدند. این پیروزی برای محمود چنان بزرگ و با اهمیت بود که به روایت شبانکاره ای ((کار سلطان آن روز بالا گرفت و او را آن روز سلطان خواندند)).^{۳۰}

تهاجم اصلی و یکپارچه قراخانیان به خراسان به همین پیکار خاتمه یافت و عملیات دسته جمعی ایشان دیگر محال بود، زیرا در میان خود قراخانیان نفاق افتاده بود و آنها پس از این دیگر فرصت لشکرکشی به خراسان و نبرد با محمود را پیدا نکردند.^{۳۱}

ویژگی‌های دودمان قراخانی

قراخانیان از اتحادیه قبایل ترک نشأت یافته بودند که از مدتها پیش دشتهایی را که از بخش میانی سیحون تا تیان شان می‌رسید متصرف شده بودند. هسته آنان ظاهراً قرلق و طوایف مؤلفه آن یعنی یغما، تخسی و چگل بوده است. لقب مشخص روسای قرلقها «ایلگ» در متون تورفان آن دوره

ظاهر می‌گردد. در درون اتحادیه‌های گوناگونی که پس از فروپاشی امپراتوری ترک در ۱۲۵هـ/ ۷۴۱ م شکل گرفت، رئیس قرقلها نخست لقب بیغو و سپس قاغان (به عربی خاقان) یا شاه شاهان به خود داد. اختیار این لقب اخیر بعدها مشخصه قراخانیان گردید.^{۳۳}

پس از سال ۴۳۳هـ/ ۱۰۴۱ م دو دودمان شرقی و غربی قراخانی وجود داشت که به ترتیب نخست در بلاساغون و اوزکند و دیگری در کاشغر و سمرقند مستقر گردیدند. در درون نظام پیچیده خانی دوگانه و خوانین تابعه کوچکتر وجود داشت. قراخانیان در سراسر دوره استیلایشان بر ماوراءالنهر به صورت اتحادیه قبایلی باقی ماندند و هرگز دولتی متحد و یکپارچه تشکیل ندادند.^{۳۳}

قراخانیان بر خلاف غزنویان از آموزشگاه بندگان و غلامان که سامانیان ترتیب داده بودند، نگذشته و هرگز بندگی نکرده بودند و دودمانی پادشاهی بودند از مشرکان ترک که به اسلام گرویده بودند. در منابع از این دودمان با نامهای ایلک خانبه و خاقانبه یا آل افراسیاب که نام اخیر یادگار روایت‌های حماسی ایرانی است، خوانده شده اند. این دودمان از خاندان فرمانروای ترکان قرقلق که خود از امیران ترکان اُرخُن بودند، برخاسته بودند.^{۳۴}

قراخانیان به اعتبار مسلمانی خویش اجرای فرمان خلیفه عباسی را واجب می‌دانستند و مانند غزنویان خود را دست نشانده و مطیع خلیفه عباسی القادربالله می‌شمردند و در ممالک خویش خطبه و سکه به نام او می‌آراستند.

در این دودمان از اساس دو شاه یا خاقان وجود داشت. در واقع، متصرفات قراخانیان هرگز به صورت مملکتی متحد اداره نشد، بلکه به چیزی مثل اتحادیه ای نیم بند شباهت داشت. لقب فرمانروای ترکان شرقی ارسلان قراخاقان بود و فرمانروای غربی بغراقراخاقان و این نام‌ها اصلاً توتیم (شیر و شتر) دو بخش عمده عشیره ای قرقلق بودند و آنها نیز تحت فرمان خود چهار فرمانروای فرودست داشتند که گاه در مواقع لازم در مقابل مخالفان با هم یکی می‌شدند.^{۳۵} چنانکه در سال ۳۹۸ هـ/ ۱۰۰۸ م سپاه قراخانیان یکپارچه شد، ولی از محمود غزنوی شکست یافت. دیری نگذشت که سلسه خانبه گرفتار ستیزه‌ها و جنگ‌های خانگی گردید و پس از گذشت یک سال دیگر خطری از سوی خانان ترک سرحدات غزنوی را تهدید نمی‌کرد.^{۳۶}

از این تاریخ تا زمان سلاجقه خطر هجوم یکپارچه قراخانیان از جانب خراسان به کلی بر طرف شد، ولی سلطان محمود در قلمروی خویش پایگاه خود را استوار ساخت و بر آن نواحی که هنوز فرمانبردار غزنویان نشده بودند لشکر کشید. سلطان محمود در ادامه سیاست توسعه طلبی خود پس از تسلط بر منطقه غوریان و سیستان و بلوچستان و مکران و گرچستان و جوزجانان بر امیرنشینهای ختل و چغانیان نیز دست انداخت و امیران آنها فرودست غزنویان گشتند.

قراخانیان نیز که گرفتار جنگهای خانگی شده بودند، دیگر امکان تجاوز به قلمروی سلطان نیرومندی چون محمود را نداشتند. وقتی ایلک نصر به این شیوه شکست یافت، برادرش طغان خان حاکم سیمرچه و کاشغر بر او شورید و با محمود متحد شد. در نتیجه خانیان به علت بروز اختلافات داخلی دیگر نتوانستند با محمود دم از رقابت و برابری بزنند، زیرا در موارد اختلاف هر کدام بر ضد دیگری از محمود یاری می‌خواست و وی نقش میانجی دعوی را بازی می‌کرد و در نهایت دستورات محمود در کشور خانیان جاری بود.

پس از پیروزی بر قراخانیان در دشت کتر، سلطان محمود جاسوسانی را برای تجسس در احوال آنها به ماوراءالنهر روانه کرد. اختلاف بین خانات ترک باعث شد تا طغان خان برادر ایلک خان رسولانی را به جانب محمود اعزام دارد و بر عهد و میثاقی که با وی داشت تاکید ورزد و با تبری جستن از اقدامات ایلک او را مسئول حمله به قلمروی سلطان معرفی نماید. ایلک خان با اطلاع از این موضوع جهت دفع برادر و ((خصم خانگی))^{۳۷} از اوزگند به سوی کاشغر لشکر کشید، ولی سرمای هوا و ریزش برف سنگین باعث بسته شدن راهها گردید و مجبور به بازگشت گردید.

پس از آن در سال ۴۰۲هـ/ ۱۲-۱۰۱۱م دو برادر با اعزام رسولانی نزد سلطان از وی درخواست میانجیگری کردند. محمود نیز با تشریفات بسیار و در میان دربار مجلل خویش رسولان را به حضور پذیرفت و دو طرف را از جنگ و نبرد برحذر داشت و توصیه کرد هر یک به ولایت خویش قناعت نمایند.^{۳۸}

به دنبال درگذشت ایلک خان در سال ۴۰۳هـ/ ۱۳-۱۰۱۲م منطقه ماوراءالنهر نیز ضمیمه قلمروی احمد طغان خان حاکم ترکستان گردید.^{۳۹} بارتولد احتمال می‌دهد که طغان خان برادر ارشد بوده و حتی در زمان حیات ایلک نصر نیز اسماً رئیس آن دودمان بوده است.^{۴۰} در این زمان ماوراءالنهر در

اختیار برادر وی محمد بن علی که بعدها به لقب ارسلان خان ملقب گشت، قرار داشت و تا طراز جزو قلمرو وی محسوب می‌شد. وی تا سال ۴۱۵هـ/ ۲۵-۱۰۲۴م در منطقه حکومت کرد.^{۴۱}

در ادامه مناسبات دوستانه و در جهت تحکیم آن در این ایام یکی از دختران دودمان قراخانی را که در عهد ایلک خان نامزد امیر مسعود فرزند ارشد سلطان محمود کرده بودند، به بلخ آورده و پس از آذین بستن و آراستن شهر به عقد وی درآوردند. به دنبال این وصلت بود که محمود حکومت شهر هرات را به مسعود واگذار کرد. او در سال ۴۰۸هـ/ ۱۸-۱۰۱۷م روانه آن شهر گردید.^{۴۲}

در طی این دوره بود که محمود همچنین به خوارزم لشکر کشید و به بهانه ای در سال ۴۰۷هـ/ ۱۰۱۶م بر آن سرزمین چیره شد و خاندان خوارزمشاهیان مامونی را که از سال ۳۸۵هـ/ ۹۹۵م در آنجا سلطنت داشتند بر انداخت. در استراتژی امپراتوری سلطان محمود برای دور زدن و گرد کردن جناح قراخانیان که در میان آنان امیر سمرقند و بخار علی تگین خود را دشمن سر سخت غزنویان نشان می‌داد، تصرف خوارزم لازم بود.^{۴۳} قراخانیان علی رغم این که می‌دانستند این اقدام محمود به ضرر آنهاست ولی توان مخالفت و مقابله با وی را نداشتند و حتی مجبور شدند به نوعی کار وی را تایید نمایند.^{۴۴}

پس از تصرف خوارزم، محمود یکی از سردارانش بنام آلتوتناش را به حکومت آن جا گماشت و به وی لقب خوارزمشاه داد. بدین گونه هم در شمال شرقی و هم در شمال غربی جناحین محمود در مقابل قراخانیان ایمنی یافت.^{۴۵} تصرف خوارزم وزنه غزنویان را در برابر دولت قراخانی که در این ایام به دنبال جنگهای خانگی ضعیف شده بود سنگین تر کرد. این وزنه تا سالهای آخر سلطنت مسعود، به نفع غزنویان سنگینی می‌کرد.^{۴۶}

همانطور که قبلا متذکر گردید، پس از پیروزی محمود بر قراخانیان این خاندان گرفتار منازعات داخلی گردید و دیگر امکان لشکرکشی یکپارچه به قصد کشورگشایی را نیافت، اما همیشه مترصد بود تا از فرصت مناسب استفاده لازم را ببرد. سلطان محمود از این موقعیت و رقابت‌های داخلی قراخانیان بهره برداری کرد و نخست با ابونصر احمد طغان خان متوفی به ۴۰۸هـ/ ۱۸-۱۰۱۷م حاکم سمیرچپه که در سال‌های آخر حیاتش کاشغر را نیز متصرف شده بود و سپس با قدرخان یوسف پسر بغراخان هارون فرمانروای کاشغر و ختن عقد اتحاد بست. قدرخان پس از فوت ارسلان خان در سال ۴۱۵هـ/ ۲۵-۱۰۲۴م مقام و قلمروی را در اختیار گرفته بود.

اتحاد اخیر که دیدار میان سلطان محمود و قدرخان و پیشنهاد ازدواج و اتحاد دو جانبه در آن سهمی داشت، اصولاً بر ضد علی تگین برادر خان مذکور بود. علی بن بغراخان هارون معروف به علی تگین در سال ۴۱۱هـ/ ۱۰۲۰م بخارا را مسخر ساخت و تا هنگام مرگ در سال ۴۲۶هـ/ ۱۰۳۴م خود را در آنجا و سمرقند ابقا کرد. وی تا زنده بود کار آمدترین و راسخ ترین مخالف و معارض جاه طلبی‌های غزنویان در ماوراءالنهر و آسیای میانه بود.^{۴۷}

محمود در سال ۴۱۶هـ/ ۱۰۲۵م پس از یک دوره لشکرکشی به هندوستان به قصد برانداختن علی تگین به ماوراءالنهر وارد شد. دلیل اصلی لشکرکشی محمود به ماوراءالنهر این بود که مردم آن منطقه غالباً به بلخ آمده از اعمال ناروای علی تگین زبان به شکایت می‌گشودند. همچنین علی تگین سفیران محمود را که عازم خدمت سلاطین ترک یعنی حکام و امیران ترکستان شرقی بودند، اجازه عبور نمی‌داد.^{۴۸} گردیزی یکی از علل لشکرکشی سال ۴۱۶هـ/ ۱۰۲۵م به ماوراءالنهر را تمایل محمود به عبور از آمودریا و مشاهده و مطالعه آن ملک می‌داند و قدرخان یوسف را «سالار همه ترکستان» و «خان بزرگ» می‌خواند.^{۴۹} به روایتی ((چون سلطان از کار هند فارغ گشت و هیچ خاری در راه نماند دل در کار مملکت ترک بست و گفت ایشان را نیز دندان‌ی باید نمود)).^{۵۰}

محمود برای عبور از جیحون دستور داد تا از به هم پیوستن قایق‌ها توسط زنجیرهای مستحکمی که آنها را با چرم گاو پوشانده بودند، پلی ساختند و تمامی لشکر اعم از سواره و پیاده و چارپایان و حتی فیلان را از آن عبور داد.^{۵۱}

قدرخان ابتدا سعی کرد سلطان را از این لشکرکشی منصرف نماید و به وی پیغام فرستاد که: ((میان ما دوستی است خاصه که تو از اصل ترکی و بیگانه نیستی و همه مملکت از تو دریغ نیست، اما آمدن تو زحمت باشد شاید ناییب بفرستی)).^{۵۲} ولی چون به نتیجه دلخواه دست نیافت، مصمم گشت این دیدار را به یک دیدار دوستانه تبدیل کند. از این رو از مرکز امارت خویش کاشغر به سمرقند که محمود در اطراف آن اردو زده بود آمد و دو سلطان در کنار دروازه سمرقند یکدیگر دیدار کردند. گردیزی مورخ عهد غزنوی بر خلاف شیوه کارش که ایجاز و خلاصه نویسی است، گزارش مفصلی از این دیدار ارائه می‌دهد. از هدایای کریمانه‌ای که میان دو پادشاه رد و بدل شد و مذاکرات پیچیده‌ای که برای اتحاد خویشاوندی آغاز گردید.^{۵۳}

در مذاکراتی که بین محمود و قدرخان اتفاق افتاد و توافقی که حاصل گردید، مقرر شد که همه ترکستان متعلق به قدرخان باشد و تنها در برخی از شهرهای ماوراءالنهر خطبه و سکه به نام سلطان محمود نمایند.^{۵۴} بارتولد معتقد است که تنها ترمذ و قوادیان (قبادیان) و صغایان (چغانیان) و ختل، یعنی نواحی مجاور بلخ که احتمالاً پیشتر هم تابع محمود بوده اند، در تحت فرمان غزنویان قرار گرفت.^{۵۵} همچنین در این دیدار تصمیم گرفته شد که با همکاری مشترک ماوراءالنهر را از دست علی تگین خارج کرده و آن را به بغراخان ملقب به یغان تگین پسر دوم قدرخان بسپارند. برای استحکام بیشتر این اتحاد مقرر گشت وصلت خویشاوندی نیز بین طرفین منعقد گردد. بدین ترتیب که یغان تگین با شاهزاده زینب دختر سلطان محمود ازدواج نمایند و امیر محمد پسر دوم محمود نیز یکی از دختران قدرخان را به همسری خویش درآورد، اما این وصلت‌ها امکان پذیر نگشت و صورت نگرفت.^{۵۶}

محمود در ماوراءالنهر و برای مقابله با علی تگین دست‌ور داد تا چهارصد زنجیر فیل را با برگستوان و پالان به صف کشیدند و درارودگاه سلطان به یکباره صدای بوق و دبدبه و طبل و دهل بر خاست و برای برانگیختن فیلان و خرد کردن روحیه دشمن غوغا در انداختند.^{۵۷}

به طور موقت، علی تگین از سغد بیرون رانده شد و به بیابان پناه برد. بلغاتگین حاجب محمود بار و بنه وی را تصاحب کرد و حتی زن و دختر وی نیز اسیر شدند. ترکمانان نیز که نیروی کمکی او را تشکیل می‌دادند مجبور به کوچ از منطقه شدند. سلطان دریافت که این ترکمانان خطری بالقوه اند که او را تهدید می‌کنند، از این رو ارسال اسرائیل سرکرده آنان را دستگیر ساخت و او مابقی عمرش را در هند در حبس گذارید.^{۵۸} سپس محمود به عده ای از ترکمانانی که در حوالی بخارا زندگی بدوی و شبانکاری داشتند اجازه عبور از جیحون و ورود به نواحی مرزی خراسان را داد، اما چندی بعد ورود آنها را در حوالی نسا و باورد موجب ناخرسندی و شکایت خلق شد و محمود برای تنبیه آنها به آن نواحی عزیمت کرد.^{۵۹}

علی تگین بعد از شکستی که در سال ۴۱۶هـ / ۱۰۲۵م از سپاهیان متحد محمود و قدرخان خورد بار دیگر به سرعت بر سمرقند و بخارا استیلا یافت.^{۶۰} محمود نیز جهت آماده شدن برای سفر جنگی به سومنات از ماوراءالنهر به غزنین مراجعت کرد. در واقع، سلاطین غزنوی نتوانستند هیچگونه تاثیر دیرپای بر موضع علی تگین اعمال کنند. پس از مرگ او در سال ۴۲۵هـ / ۱۰۳۴م، قدرت دو

پسرش را شاخه ای رقیب از قراخانیان یعنی دو پسر ایلک نصر، بوری تگین و محمد عین الدوله فرمانروای اوزکند در هم شکستند. این هنگامی بود که فرزندان علی تگین با از دست دادن اتحاد ترکمانان سلجوقی ضعیف شده بودند. اما به هنگام مرگ محمود حالتی از تعادل قوا در ماوراءالنهر حکمروا بود. از این رو شاید حق با بارتولد باشد که گمان می‌کند محمود قصد نابودی علی تگین را نداشته، بلکه ترجیح می‌داده که وی را همچون وزنه تعادلی در برابر قدرت یوسف قدرخان در ماوراءالنهر باقی گذارد تا مانع طمع و دست اندازی وی در خراسان شود.^{۶۱}

در سال ۴۱۷هـ/ ۱۰۲۶ م محمود رسول خلیفه القادربالله را که منشور نواحی فتح شده و القاب تازه ای برای وی و پسرانش آورده بود، به حضور پذیرفت.^{۶۲} محمود در ضمن روابط خود با خلیفه خویشان را همچون جانشین حقیقی سامانیان و فرمانروای کل سراسر سرزمین شرقی خلافت معرفی می‌کرد. میان محمود و خلیفه پیمانی بسته شده بود که به موجب آن خلیفه متعهد گردید جز به وسیله محمود با قراخانیان مناسباتی نداشته باشد و هدایایی برای ایشان ارسال ندارد.^{۶۳}

دوره سلطان مسعود

فرمانروایی محمود سی و یک سال ادامه داشت و بیشتر آن در غزوات هند گذشت. اگرچه مسعود پس از فوت محمود در ربیع الثانی ۴۲۱هـ/ ۱۰۳۰ م سیاست پدر را در مورد قراخانیان تعقیب کرد، اما روابط دو طرف در روال دیگری ادامه یافت.

همانطور که قبلاً اشاره شد، سلطان محمود دو مرکز نفوذ در شمال خراسان یعنی خوارزم و سواحل شمالی جیحون را در اختیار داشت که می‌توانست از آنها به عنوان تخته پرشی برای حمله به سرزمین قراخانیان استفاده نماید. بنابراین، مسعود موضع دفاعی مستحکمی را در مرزهای شمالی امپراتوری از پدر به ارث برده بود، اما وقوع سه رویداد زیر در طول دوران پادشاهی وی موجب تحلیل رفتن این نیرو و درهم ریختن قدرت غزنویان در خراسان و دره رود جیحون گردید:

۱- تیرگی روابط با حکام خوارزم،

۲- تهاجمات قراخانیان از جمله علی تگین و پسرانش و سپس بوری تگین به مرزهای خراسان،

۳- تهاجمات ترکمانان سلجوقی به خراسان.

در اعلام جلوس مسعود بر اریکه ی سلطانی به سال ۴۲۱هـ/ ۱۰۳۰م نامه ای به زبان فارسی برای قدرخان یوسف فرستاده شد.^{۶۴} با این حال روابط مسعود با فرمانروای قراخانیان بر پایه تساوی بود. از آن جایی که سوءظن نسبت به اقدامات و جاه طلبی‌های قراخانیان وجود داشت، سفیر مسعود به دربار قراخانیان می‌بایست توجه قدرخان را به اهمیت توافق و دوستی میان «دو صاحب» همچون ایشان برای جهانیان جلب نماید.^{۶۵} حتی آلتون تاش خوارزمشاه نیز پی به اهداف غایی خانات ترکستان برده بود، و می‌دانست که آنان دوستان و متحدان واقعی نیستند و می‌بایست جانب احتیاط را در روابط با آنها حفظ کرد و به مسعود توصیه کرد که نواحی بلخ و تخارستان و چغانیان و ترمذ و قبادیان و ختلان را از مردم و نیرو آکنده دارد تا قراخانیان فرصت یورش و غارت این نواحی سوق الجیشی را نیابند.^{۶۶}

همانند دوره سلطان محمود در پایان سال ۴۲۲هـ/ ۱۰۳۱م پیمان با خلیفه عباسی تجدید شد. خلیفه به مسعود تعهد کرد که جز به واسطه غزنویان با ((خانان ترکستان مکاتبه نکنند و ایشان را هیچ لقب ارزانی ندارند و خلعت نفرستند)).^{۶۷}

همانطور که متذکر گردید، سلطان مسعود سیاست اتحاد با یوسف قدرخان پادشاه کاشغر و ختن و شاخه شرقی قراخانیان در برابر علی تگین حاکم بخارا که پدرش اتخاذ کرده بود را همچنان حفظ کرد.^{۶۸} مسعود به توصیه آلتون تاش عمل کرد و در سال ۴۲۲هـ/ ۱۰۳۱م قاضی طاهرتبانی یکی از نمایندگان وی مامور سامان دادن این امر شد. وی همچنین ماموریت داشت تا برای حفظ دوستی با قراخانیان اتحاد خویشاوندی دیگری با دربار کاشغر برقرار کند و یکی از دختران قدرخان را برای مسعود و دختر بغراتگین پسر قدرخان را برای مودود پسر مسعود خواستگاری نماید.^{۶۹}

گفتگوها در کاشغر نزدیک به چهار سال طول کشید. مذاکرات در سال ۴۲۳هـ/ ۱۰۳۲م به دلیل فوت قدرخان متوقف گشت و فرزند ارشد وی بغراتگین سلیمان خان ملقب به ارسلان خان (دوم) جانشین وی گشت. ابوطاهر به هنگام بازگشت از این سفر در میانه راه در گذشت، همچنین دختری که برای مودود انتخاب شده بود، ولی شاه خاتون دختر قدرخان و عروس مسعود به سلامت وارد غزنین شد و با شکوه خاص و تشریفات فوق العاده مورد استقبال قرار گرفت. این خاتون تا پایان عمر فلاکت بار مسعود در کنار وی بود.^{۷۰}

مسعود برای ارتباط با پسر دوم قدرخان یعنی بغراخان حاکم تلس و اسفیجاب امام ابوصادق تبانی را به ترکستان اعزام داشت. وی ماموریت یافت تا ادامه مذاکرات با قراخانیان را دنبال کند.^{۷۱} اقامت

۱۸ ماهه اش در میان قراخانیان با موفقیت بزرگ پایان گرفت و آنان از مهارت او در مباحثه در مقام یک فقیه حنفی لذت بردند.^{۷۲}

مسعود قبل از غلبه بر برادرش محمد برای جلب نظر علی تگین و کسب مساعدت وی در نبرد احتمالی، وعده واگذاری ولایات ختلان را به یکی از پسران وی داد. اما بزرگان و ناصحان دولت وی را از این کار منع نموده بودند، زیرا که می‌دانستند روحیه جاه طلبی علی تگین مانع از آن است که وی به این یک ولایت بسنده کند و مسلم می‌دانستند که او طمع در سایر ولایات خراسان نیز خواهد کرد.^{۷۳} به هر صورت، مسعود با استفاده از خیانت هواخواهان محمد، بدون جنگ و نبرد بر مسند قدرت دست یافت و به وعده خویش به علی تگین عمل نکرد و وی را ناراضی ساخت. وی نیز پس از آن خود را برای دست اندازی مجدد به قلمروی غزنویان آماده می‌ساخت.^{۷۴}

بنابراین به توصیه خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر، آلتون‌تاش خوارزمشاه وظیفه مقابله با اقدامات علی تگین را عهده دار شد و علیرغم کدورتی که بین وی و مسعود پیش آمده بود، وی همچنان نسبت به این خاندان وفادار ماند و در سال ۴۲۳هـ/ ۱۰۳۲م در نبرد دبوسیه در مقابله با علی تگین زخم مهلکی برداشت و بر اثر همان جراحت جان خود را از دست داد. اما کاردانی او در این نبرد و درایت وزیرش خواجه احمد بن عبدالصمد شیرازی در جلوگیری از به هم ریختگی سپاه باعث گردید تا علی تگین پس از انعقاد پیمانی با وزیر آلتون تاش به مقر خویش سمرقند بازگردد.^{۷۵}

سلطان مسعود از دادن لقب خوارزمشاه به هارون فرزند و جانشین آلتون تاش در خوارزم امتناع کرد. از این رو، ادامه کدورت در روابط دو طرف موجب آن گردید تا هارون دست دوستی و اتحاد به سوی علی تگین و ترکمانان سلجوقی دراز کند و در نتیجه این اتحاد سلطان غزنوی را در یک زمان در دو جبهه گرفتار نمایند. براین اساس، مقرر شد هارون از خوارزم به طرف مرو حمله برد و علی تگین نیز سوی ترمذ و بلخ لشکرکشی کند. اما غزنویان توانستند علی تگین را از این اتحاد بازدارند و در همین اثنا علی تگین نیز به سال ۴۲۶هـ/ ۱۰۳۴م فوت کرد و فعلا خطر از این جانب دفع گردید.^{۷۶}

سلطان مسعود از روی مصلحت اندیشی نامه ای برای پسر علی تگین به تعزیت فوت پدر و تهنیت جلوس بر تخت امارت فرستاد و او را ((امیرالفاضل الولد)) مورد خطاب قرار داد.^{۷۷} اما پسران علی تگین نقشه پدر را دنبال کردند و به ادامه اتحاد با هارون روی آوردند. به خصوص که در این ایام

مسعود به سوی طبرستان لشکرکشی نموده و از خراسان دور بود. آنها تصمیم گرفتند طی پیمانی که با هارون نهاده بودند به چغانیان و ترمذ حمله کنند و با گذشتن از جیحون در نزدیکی اندخود به هارون ملحق شوند. ابوالقاسم امیر چغانیان قادر نبود در مقابل ایشان ایستادگی کند، از این رو به سوی شمال و منطقه کمیجان گریخت. پسران علی تگین پس از غارت چغانیان، ترمذ را محاصره کردند ولی در تصرف قلعه موفق نشدند و در برابر مقاومت دلیرانه اهالی قلعه شکست خوردند. مقارن این اقدامات، هارون نیز که آماده لشکرکشی به سوی خراسان می‌شد به دست غلامانی که از طرف غزنویان خریداری و تطمیع شده بودند، در جمادی الاخر ۴۲۶هـ/ ۱۰۳۵م به قتل رسید. بنابراین، لشکریانش که آماده حرکت به سوی مرو بودند، به خوارزم بازگشتند. پسران علی تگین نیز با شنیدن این خبر و اطلاع یافتن از حضور علی دایه، سپهسالار غزنویان در بلخ به سمرقند بازگشتند.^{۷۸}

کمی بعد ورود ترکمانان به خراسان و ناتوانی غزنویان در مقابله با اقدامات پراکنده آنان باعث گردید تا مجدداً پسران علی تگین قصد یورش به چغانیان و ترمذ را نمایند. اما هنوز دو سه منزل از سمرقند خارج نشده بودند که خبردار شدند امیر ابوالقاسم والی چغانیان و سپهسالار علی عبدالله با لشگری گران و مجهز به مقابله آنها می‌آیند، از این رو پسران علی تگین به سمرقند بازگشتند. در اوایل سال ۴۲۷هـ/ ۱۰۳۵م مسعود با رسیدن به بلخ قصد تلافی حملات و غارت‌های پسران علی تگین را داشت، اما آنها پیشدستی کرده و دو رسول را به نزد سلطان برای عذرخواهی گسیل داشتند. با توجه به درگیری‌های سپاهیان غزنوی در دیگر نواحی نظیر خراسان و ری و گرگان و طبرستان و با وساطت وزیر خواجه عبدالصمد شیرازی عذر آنان پذیرفته شد و پیمان صلحی با آنان منعقد گردید و رسولان را با نیکویی بازگرداند.^{۷۹}

اعزام سفرها در سال بعد نیز تکرار شد. از سوی ایلک پسر ارشد علی تگین این بار درخواست شده بود برای تحکیم روابط، وصلت خانوادگی نیز بین دو طرف برقرار گردد. از سوی دیگر، از سلطان مسعود خواسته بود تا میان وی و خان ترکستان یعنی رئیس دودمان قراخانیان ارسال خان وساطت کند. در مقابل وعده داده بود که در مبارزه با ترکمانان سلجوقی، سپاه سلطان را با نیروی نظامی خویش مساعدت نماید. درخواست‌ها مورد اجابت قرار گرفت و مقرر شد برای ادامه مذاکرات و تحکیم عهدها از جانب سلطان، امیر عبدالسلام رئیس بلخ به عنوان سفیر به ماوراءالنهر اعزام شود.^{۸۰}

همان طور که قبلا ذکر گردید، مسعود برای ارتباط با ارسلان خان و بغراخان، سفیرانی را به ترکستان فرستاده بود. هم زمان با بازگشت سفراء بغراخان رسولی را گسیل داشت تا درخواست کنند عروس وی شاهزاده زینب را به نزد وی اعزام دارند. مسعود قصد انجام این کار را داشت ولی مطلع گردید که بغراخان از این طریق قصد دارد بخشی از میراث سلطان محمود را از سوی دخترش زینب ادعا نماید. مسعود از این موضوع آزرده شد و فرستاده بغراخان را بازگرداند و از وی به برادرش ارسلان خان شکایت کرد. ارسلان خان نیز برادر به این خاطر مورد سرزنش و عتاب قرار داد ولی به گفته بیهقی این کار نتیجه عکس داد و بغراخان از این امر برآشفته ((چنانکه دشمن به حقیقت گشت هم برادر را و هم ما را)).^{۸۱}

بدین ترتیب بود که وی با خرسندی از اقدامات سلجوقیان در خراسان پشتیبانی نمود و باعث دلگرمی بیشتر آنان بر علیه غزنویان گردید. به توصیه بونصر مشکان رئیس دیوان رسایل و استاد بیهقی، به منظور بهبود روابط دو طرف، امام بوصادق تسانی ماموریت یافت تا به ترکستان رفته و عهد و پیمان‌های دوستی را با ارسلان خان و بغراخان مستحکم نماید. ماموریت وی یک سال و نیم طول کشید و در ظاهر با موفقیت همراه بود. چنانچه در عید قربان بعد سفیران دو خان ترکستان به حضور سلطان مسعود رسیدند.^{۸۲}

در سال ۴۲۸هـ/ ۱۰۳۷م سلطان مسعود علی رغم مشکلات موجود در قلمروی حکومت وی و اغتشاشات پراکنده ترکمانان در خراسان، به بهانه نذری که کرده بود برای لشکرکشی به هندوستان عزیمت کرد. اما پس از بازگشت از سفر هند و فتح قلعه هانسی با اغتشاش‌هایی که از جانب ترکمانان در خراسان روی داده بود و اساس حکومت وی را به شدت تهدید می‌کرد مواجه شد. با این حال چون تحریکات ابواسحق ابراهیم ملقب به بوری تگین پسر ایلک نصر قراخانی را در این اغتشاش‌ها موثر دید برای دفع او که با لشکریانش به غارت نواحی وحش و ختل و حوالی آن نیز پرداخته بود، در زمستان ۴۳۰هـ/ ۱۰۳۹م لشکر به ماوراءالنهر کشید تا کار وی را خاتمه دهد و در بهار بعد به کار ترکمانان بپردازد. مسعود نزد خود ((اندیشید که مگر اندرین فرصت ماوراءالنهر خویشتن را گرداند)).^{۸۳}

اما مسعود به نصایح وزیر مبنی بر این که لشکرکشی باید در فصل بهار که علوفه تازه روئیده است صورت گیرد، توجهی نکرد.^{۸۴} سپاهیان غزنوی با عبور از جیحون از سرمای شدید و برف فراوان رنج بسیار بردند و سلطان بی آنکه از این لشکرکشی بهره‌ی حاصل کند با اطلاع از قصد چغری بیگ

داود از سران ترکمانان برای محاصره بلخ و از بیم آنکه آشوب سلجوقیان بازگشت به خراسان را برایش مشکل سازد با عجله به ترمذ بازگشت و این بار خراسان را یکسره عرضه تاخت و تاز ترکمانان یافت. با عقب نشینی سپاهیان غزنوی، بوری تگین از موقعیت استفاده کرده و در تعقیب منزه‌مان بخشی از بار و بنه و شتران و اسبان آنها را به غنیمت گرفت. بدیهی است لشکرکشی بی مورد و ناکامیاب مسعود بر اهمیت بوری تگین افزود، به خصوص که وی با پیروزی بر پسران علی تگین تقریباً ماوراءالنهر را از دست ایشان خارج کرده بود. کمی بعد وی با استفاده از درگیری غزنویان و سلجوقیان در خراسان و جنگهای خانگی قراخانیان، قدرت خویش را در ماوراءالنهر استوار ساخت و دولتی تقریباً مستقل ایجاد کرد.^{۸۵}

قصد و هدف قراخانیان برای نفوذ در خراسان و تیرگی که در روابط دو طرف در دوره مسعود ایجاد شده بود، باعث تحریک ترکمانان سلجوقی از سوی قراخانیان گردید. به روایت بیهقی طغرل بیگ سرکرده سلاجقه ((دوست و برکشیده)) بغراخان بود. وی حتی از شنیدن خبر پیروزی ترکمانان بر بکتغدی سالار غزنویان در نبرد نسا ابراز شادمانی نموده بود. خان ((در نمان ایشان را اغرا کرد و قوی دل گردانید و گفت که جنک باید کرد که چندان مردم که خواهند از خانیان بر شبه ترکمانان بفرستند)).^{۸۶}

حتی در سال ۴۲۷هـ/ ۱۰۳۶م جاسوسی در کسوت کفشگری از قراخانیان را در کنار جیحون یافتند که نامه هایی پنهانی از سوی بغراخان سوی سران ترکمانان یعنی طغرل و داود و بیغو و ینالیان می‌برد. وی در این نامه‌ها ایشان را به یاری و مساعدت کامل خویش نوید داده و ((اغرای تمام کرده بود، کار ما (غزنویان) را در چشم و دل ایشان سبک کرده و گفته که پای افشارید و هر چند مردم ببايد بخواهد تا بفرستیم)).^{۸۷}

برخلاف ساده لوحی مسعود، پدرش محمود هدف و نیت اصلی قراخانیان را به خوبی دریافته بود، چنانچه در گفتگویی با بونصر مشکان صاحب دیوان رسالت به این نکته اشاره کرده بود که این روابط و پیوندهای خانوادگی که با غزنویان برقرار کرده بودند از روی ضرورت بوده، و در صورت امکان از هیچ اقدامی علیه آنان خودداری نمی‌کردند.^{۸۸} همچنین به توصیه بونصر این موضوع مخفی نگاه داشته شد و کفش دوز مزبور به هندوستان گسیل گشت تا کسی از وجود نامه‌ها مطلع نگردد و خدشه ای بیشتری به روابط با قراخانیان وارد نگردد.

در خوارزم، پس از قتل هارون بن آلتون تاش قدرت در دست برادرش اسماعیل خندان قرار گرفت و او نیز به دشمنی با غزنویان ادامه داد. مسعود نیز که درگیر مسائل مهم متعدد در خراسان و ری و هندوستان بود و خود فرصت کافی برای رسیدن به ولایت خوارزم را نداشت، در سال ۴۳۰هـ/ ۱۰۳۹م منشور حکومت آن ولایت را برای شاه ملک حاکم شهر جند واقع در نزدیکی مصب سیحون فرستاد. وی با داشتن لقب ییغو رهبری گروهی از ترکان اغز را عهده دار بود و دشمنی دیرینه ای نیز با سلجوقیان داشت. وی که نتوانست از طریق مذاکره و مصالحه خوارزمیان را به انقیاد خود درآورد، سرانجام در زمستان سال ۴۳۲هـ/ ۱۰۴۲م به خوارزم لشکر کشید و پس از نبردی طولانی و سخت موفق به تصرف آن ولایت گردید. اسماعیل خندان که از خیانت برخی از سپاهیان هراسان بود، به نزد سلجوقیان گریخت. بدین ترتیب، شاه ملک در شعبان ۴۳۲هـ/ آوریل ۱۰۴۱م وارد خوارزم شد و به نام سلطان مسعود خطبه خواند، در حالی که اندکی پیش از این مسعود در هندوستان به هلاکت رسیده بود.^{۸۹}

به هر ترتیب، با افزایش اقدامات ترکمانان سلجوقی در خراسان مسعود به ناچار به مقابله آنان شتافت و چون تدبیر و قدرت لازم را برای رویارویی با سپاه سبک اسلحه و سبکبار ترکمانان نداشت، در نبرد دندانقان در نزدیکی مرو در ۸ رمضان سال ۴۳۱هـ/ ماه مه ۱۰۴۰م شکست خورد و متواری گردید.^{۹۰}

سرکرده سلجوقیان طغرل بیگ در میدان نبرد بر تخت جلوس کرد و همه بزرگان با وی به عنوان امیر خراسان بیعت کردند. همچنین با ارسال نامه هایی به خانان ترکستان و پسران علی تگین و بوری تگین خبر فتح و پیروزی خود را به اطلاع آنان رساندند. از سوی دیگر، ترکمانان منزهمان پیاده را تا کرانه جیحون دنبال کردند تا به بخارا و ماوراءالنهر روند و شاهد زنده شکست غزنویان و پیروزی سلجوقیان باشند.^{۹۱}

مسعود نیز پس از فرار از دندانقان و پیش از رسیدن به غزنه، نامه ای را توسط رسولی نزد ارسلان خان سلیمان بن قدرخان رهبر قراخانیان فرستاد و با دست کم گرفتن فاجعه شکست خود در دندانقان آن را با عقب نشینی مسلمین در برابر قریش در جنگ احد مقایسه کرد و با تاکید بر قدرت نظامی خویش، اظهار اطمینان کرد که ارسلان خان از یاری رساندن به وی مضایقه نموده، حتی شخصا بدین منظور لشکرکشی خواهد کرد.^{۹۲}

مسعود با ورود به غزنین سفیری به نام محمد لیث را برای دریافت کمک از ارسلان خان قراخانی نزد او فرستاد. اندکی بعد اخباری از بلخ رسید که حاکی از حضور چغری بیگ داود برای محاصره شهر بود و از سلطان تقاضای اعزام فوجی از لشکر به رهبری سالاری هشیار را کرده بودند. به این منظور مسعود با بزرگان درگاه جلسه‌ای تشکیل داد. وزیر معتقد بود مقابله با این مشکل که در خراسان به وجود آمده جز با حضور سلطان امکان پذیر نیست. با این حال، در نهایت مقرر شد تا سپاه هزارنفره به آن سو گسیل شوند تا رسولی که نزد ارسلان خان برای کسب یاری رفته است، بازگردد. ظاهراً مسعود با خوش خیالی بسیار امیدوار بود که خان ترکستان شخصا با لشکری بسیار برای کمک به وی خواهد آمد. از این رو، عزیمت خود را به سوی بلخ موکول به آمدن خان نموده بود.^{۹۳}

مسعود پس از این شکست در مقابل ترکمانان سلجوقی به راحتی دل از خراسان برید^{۹۴} و مصمم گشت به هندوستان رود و حکومت خود را در آن جا ادامه دهد، چون امیدی به حفظ بلخ و حتی غزنین پایتخت غزنویان در برابر سلجوقیان نداشت. تلاش وزیر و سایر اعیان هم برای انصراف وی از این تصمیم و عزم دوباره برای تصرف خراسان نتیجه‌ای دربر نداشت.^{۹۵} سلاطین غزنوی، خراسان و منابع غنی آن را همچون گاوشیرده تلقی می‌کردند. گذشته از این خراسان از غزنین دور بود، و در مقابل غزنویان پیوسته از منابع ثروت هندوستان آنچه می‌خواستند بیرون می‌کشیدند. درمقایسه با پادشاهان ایرانی سابق خراسان که بیشتر منافع خود را با مصالح خراسان یکی می‌دانستند غزنویان علاقه‌ای به رفاه مردم منطقه و دفاع از آن نداشتند.^{۹۶}

دل‌کندن مسعود از خراسان و سستی رای وی به آن جا رسیده بود که مصمم گشت برای برهم زدن روابط بوری تگین و سلجوقیان، منشور ولایت بلخ و تخارستان را برای بوری تگین ارسال دارد و تنها درایت خواجه عبدالصمد شیرازی وزیر مانع این امر گردید.^{۹۷} اما مودود فرزند مسعود پس از به قدرت رسیدن توانست همچنان بلخ و ترمذ را در قلمروی خود حفظ نماید. افتادن بلخ به طور قطع به دست سلجوقیان و در نتیجه قطع رابطه کامل غزنویان با ماوراءالنهر فقط در سال ۴۵۱هـ/ ۱۰۵۹م طبق قراردادی که میان چغری بیگ داود و سلطان ابراهیم غزنوی بسته شد، عملی گشت.^{۹۸}

عزیمت سلطان مسعود با اهل حرم و خزاین دولت غزنوی به هندوستان با شورش سپاهیان که در این مدت از استبداد رای وی آسیب بسیار دیده بودند، توأم گشت و سرانجام به خلع و هلاکت وی در ۱۱ جمادی الاول سال ۴۳۲هـ/ ژانویه ۱۰۴۱م انجامید.^{۹۹}

بدین ترتیب بساط حکومت غزنویان از خراسان برچیده شد و آنان تا یک قرن و نیم بعد به حیات خود در نواحی شمالی هندوستان ادامه دادند.

سرانجام دولت متفرق قراخانیان نیز پس از پست سر گذاشتن دوره ای از روابط با سلجوقیان و قراختائیان که به علت ضعف و پراکندگی مورد تعرض آنان قرار می‌گرفت، به دست سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۷هـ/ ۱۲۱۱م منقرض گشت و قلمروی آنان ضمیمه دولت خوارزمشاهی گردید.

نتیجه گیری

همانطور که در مقدمه عنوان شد هدف از این تحقیق روشن نمودن این مسئله و سوال بود، با این که دو سلطان مسلمان ترک تبار غزنوی و قراخانی قلمروی حکومت ایرانی سامانی را بین خود تقسیم نموده بودند، چه عواملی باعث درگیری‌ها و مجادلات بعدی آن‌ها گردید؟

در بررسی‌های به عمل آمده مشخص گردید که علل و عوامل گوناگونی در این روابط و مخاصمات نقش داشته است که به برخی از مهم ترین آن‌ها در این جا اشاره می‌شود.

سیاست توسعه طلبی و جاه طلبی قراخانیان برای دست اندازی بر خراسان و استفاده از مواهب این سرزمین نقش اساسی در روابط دو طرف ایفا می‌کرد.

سیاست‌های غزنویان نیز زمینه این کار و پیگیری این هدف را برای قراخانیان فراهم می‌آورد، از آن جمله می‌توان به لشکرکشی‌های متعدد محمود و مسعود به نواحی اطراف و به خصوص هند اشاره نمود که باعث دور شدن آن‌ها از منطقه می‌گردید و همین امر طمع قراخانیان را برای یورش به خراسان بیشتر تحریک می‌کرد.

در واقع، تلاش‌های غزنویان ترک نژاد برای حفظ مرزهای شمال شرقی در مقابل مهاجمان خارجی در مقایسه با دستاوردهای امرای پیشین ایرانی ولایت نظیر سامانیان ناکارآمد و ناموفق بود. جاذبه هندوستان و رویاهای توسعه طلبانه آنان به سوی ری و اصفهان و عراق مانع توجه لازم آنها به دفاع از مرزهای خراسان و جیحون گردید.

در دوره مسعود این اقدامات با فعالیت‌های علی تگین و سپس بوری تگین برای دست اندازی بر خراسان وارد مرحله تازه‌ای شد و ناتوانی مسعود در حل مسائل و معضلات قلمروی خود، باعث شد تا قراخانیان به تحریک و حمایت از ترکمانان سلجوقی برای ورود به خراسان روی آورند.

استبداد رای و اعمال غیر مسئولانه سلطان مسعود در مواجهه با مشکلات و عدم توجه به نصایح و اندرزهای دیوانسالاران و بزرگان دربار غزنوی و لشکرکشی بیهوده به ماوراءالنهر مشکلات بیشتری فرارویی او در روابط با قراخانیان قرار داد.

سرانجام، توجه بیشتر به هندوستان و اولویت دادن به آن در مقابل توجه به خراسان و حفظ امنیت آن، باعث شد تا غزنویان این ولایت حاصلخیز و پرمنفعت را به ترکمانان سلجوقی واگذار نموده و خود به ناچار راهی هندوستان شوند و حکومت خود را در آن نواحی ادامه دهند. از این رو، سلاطین غزنوی تنها چهل سال در خراسان توانستند فرمانروایی کنند.

بی‌نوشت‌ها:

- ۱- سبکتگین در پاسخ ایلک نصر قراخانی که از او دعوت کرده بود ملک سامانیان را بین خود تقسیم نمایند، گفته بود: ((اگر جان و مال و لشکر من در تعصب و تغصب از بهر حفظ مصالح و ضبط ممالک و اعانت اولیا و اهانت اعداء او (امیرنوح بن منصور سامانی) بر باد خواهد آمد، جانب او فرو نگذارم و با دشمنان دولت او در نسازم و هم از روی شرع و هم از طریق فتوت دفع ضرر و عدوان و بغی و طغیان تو از ساحت ملک و حوزه ملک او در ذمت همّت من واجب است))، جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۳۵-۱۳۴.
- ۲- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۳۷۸، ۳۸۲؛ جرفادقانی، ص ۱۸۲.
- ۳- بارتولد، و، و، ترکستان نامه، ترکستان در عهد هجوم مغول، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۷۰.
- ۴- گردیزی، ص ۲۰۹، ۳۸۱.
- ۵- همان، ص ۳۷۸؛ بارتولد، ج ۱، ص ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۸۲؛ زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، تهران: سخن، ۱۳۷۸، ص ۳۹۹؛
- ۶- بارتولد، ج ۱، ص ۷۸-۵۷۷.
- ۷- شبانکاره ای، ص ۴۹.
- ۸- جرفادقانی، ص ۲۴۹.
- ۹- باسورث، کلیفورد ادmond، تاریخ غزنویان (جلد اول و دوم)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶.
- ۱۰- جرفادقانی، ص ۲۴۹؛ باسورث ص ۱۷۹.
- ۱۱- بارتولد، ج ۱، ص ۵۷۸.
- ۱۲- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید: باسورث، تاریخ غزنویان، بخش دوم، (خراسان در عصر غزنوی)، فصل پنجم، ص ۱۶۴-۱۴۵.
- ۱۳- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۴۹.
- ۱۴- جرفادقانی، ص ۲۸۱.

- ۱۵- بیهقی، ابولفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ سوم، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۷۲۹؛ بارتولد، ج ۱، ص ۵۷۹.
- ۱۶- با سورت، ص ۸۳.
- ۱۷- جرفادقانی، ص ۲۸۱.
- ۱۸- گردیزی، ص ۳۸۸.
- ۱۹- جرفادقانی، ص ۲۸۲.
- ۲۰- جرفادقانی، ص ۲۸۴.
- ۲۱- گردیزی، ص ۳۸۹؛ فرای، رن، (گردآورنده)، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰؛ باسورت، ص ۱۱۵.
- ۲۲- جرفادقانی، ص ۲۸۴.
- ۲۳- گردیزی، ص ۳۸۹؛ پنجاه هزار، جرفادقانی، ص ۸۵-۲۸۴.
- ۲۴- جرفادقانی، ص ۲۸۶.
- ۲۵- جرفادقانی، ص ۲۸۵.
- ۲۶- شبانکاره ای، ص ۵۰.
- ۲۷- گردیزی، ص ۳۹۰؛ بارتولد. ج ۱، ص ۸۱-۵۸۰.
- ۲۸- جرفادقانی، ص ۸۷-۲۸۶.
- ۲۹- شبانکاره ای، ص ۵۰.
- ۳۰- شبانکاره ای، ص ۵۰. (البته به روایتی دیگر لقب سلطان را اولین بار خلف بن احمد صفاری حاکم سیستان در مورد محمود به کار برد، ن. گ، *مجموعه التواریخ و القصص*، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص ۴۰۶؛ روایت دیگری نیز در دست است که از اعطای لقب سلطانی از سوی دارالخلافه به محمود حکایت دارد، ن. گ، جوزجانی، *منهاج سراج، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام*، تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۲۸).
- ۳۱- فرای، ریچارد، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، سروش، ۱۳۶۳، ص ۲۳۶؛ بارتولد، ج ۱، ص ۵۸۱.

- ۳۲- بویل، جی. آ. (گردآورنده)، *تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، جلد پنجم، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۳؛ ورهرام، غلامرضا، *تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی*، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۲، ص ۲۰-۱۱۹.
- ۳۳- بویل، ص ۱۹.
- ۳۴- باسورث، ص ۲۱۶.
- ۳۵- فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ص ۲۳۸.
- ۳۶- فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ج ۴، ص ۱۵۰.
- ۳۷- جرفادقانی، ص ۳۱۹.
- ۳۸- جرفادقانی، ص ۲۱-۳۱۹؛ باسورث، ص ۱۱۷.
- ۳۹- جرفادقانی، ص ۳۶۴.
- ۴۰- بارتولد، ج ۱، ص ۵۸۳.
- ۴۱- همان، ج ۱، ص ۵۹۶.
- ۴۲- جرفادقانی، ص ۳۶۷؛ گردیزی، ص ۹۷-۳۹۶.
- ۴۳- بویل، ص ۱۶.
- ۴۴- ن.گ، بیهقی، ص ۹۲۳؛ برای اطلاعات بیشتر در این مورد ن.گ، مبین، ابوالحسن، *دلائل و چگونگی تصرف خوارزم توسط غزنویان*، فصلنامه پژوهش نامه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بجنورد، س ۴، ش ۱۴، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۵۴-۱۲۹.
- ۴۵- فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ص ۲۳۶.
- ۴۶- فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ج ۴، ص ۱۵۳.
- ۴۷- گردیزی، ص ۱۰-۴۰۴؛ باسورث، ص ۲۴۲.
- ۴۸- بارتولد، ج ۱، ص ۵۹۸.
- ۴۹- گردیزی، ص ۴۰۴.
- ۵۰- شبانکاره ای، ص ۵۷.
- ۵۱- گردیزی، ص ۵-۴۰۴.

- ۵۲- شبانکاره ای، ص ۵۷.
- ۵۳- ن.گ، گردیزی، ص ۱۰-۴۰۶.
- ۵۴- شبانکاره ای، ص ۵۷؛ مقایسه کنید با روایت جوزجانی که می‌نویسد: ((ملوک ترکستان او را منقاد گشتند ... خاقان ترکستان جمله او را خدمت کردند و در بیعت او آمدند))، ص ۲۳۰.
- ۵۵- بارتولد، ج ۱، ص ۶۰۳، ۶۲۰؛ باسورث، ص ۲۴۳.
- ۵۶- ن.گ، بیهقی، ص ۴۷-۲۴۶، ۹۳-۶۹۲.
- ۵۷- گردیزی، ص ۴۰۵؛ باسورث، ص ۱۱۵.
- ۵۸- ن.گ، گردیزی، ص ۴۱۰؛ شبانکاره ای، ص ۹-۵۸.
- ۵۹- زرین کوب، ص ۱۵-۴۱۴؛ باسورث، ص ۲۲۸.
- ۶۰- با سورث، ص ۲۴۲.
- ۶۱- بارتولد، ج ۱، ص ۶۰۳؛ فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ج ۴، ص ۱۵۳.
- ۶۲- گردیزی، ص ۴۱۴.
- ۶۳- بیهقی، ص ۳۸۶؛ بارتولد، ج ۱، ص ۶-۶۰۵.
- ۶۴- بیهقی، ص ۸۱-۲۶۸؛ باسورث، ص ۸۹.
- ۶۵- بیهقی، ص ۲۷۱؛ بارتولد، ج ۱، ص ۶۱۹.
- ۶۶- بیهقی، ص ۶-۱۰۵.
- ۶۷- بیهقی، ص ۳۸۶؛ باسورث، ص ۳۷۸؛ بارتولد، ج ۱، ص ۵۸۵، ۶۱۹.
- ۶۸- باسورث، ص ۱۷۹.
- ۶۹- به پاداش این خدمت قضای نیشابور به مشاغل موجود او یعنی قضاوت طوس و نسا افزوده گردید.
بیهقی، ص ۲۷۳؛ باسورث، ص ۱۸۰؛ بارتولد، ج ۱، ص ۱۸۰.
- ۷۰- بیهقی، ص ۲۴۸، ۴۸-۵۴۷، ۶۹۴؛ باسورث، ص ۳۰۷.
- ۷۱- باسورث، ص ۱۸۰؛ بارتولد، ج ۱، ص ۳۲-۳۱.
- ۷۲- بیهقی، ص ۶۹۶؛ باسورث ۱۸۰؛ بارتولد، ج ۱، ص ۲-۳۱.
- ۷۳- ن.گ، بیهقی، ص ۷-۷۶، ۳۷۶.

- ۷۴- بیهقی، ص ۴۳۰؛ بارتولد، ج ۱، ص ۶۲۲
- ۷۵- باسورث، ص ۲۳۹؛ بارتولد، ج ۱، ص ۶۲۲-۲۳
- ۷۶- بیهقی، ص ۵۵۸، ۵۷۲، ۶۰۳
- ۷۷- همان، ص ۶۰۳
- ۷۸- همان، ص ۵-۶۰۴ ۳۶-۹۳۵؛ بارتولد، ج ۱، ص ۲۹-۶۲۶
- ۷۹- بر خلاف نظر بارتولد که می‌گوید سلطان مسعود به سفیر و دانشمند سمرقندی که از سوی پسران علی‌تگین به نزد وی آمده بودند بار نداد، ج ۱، ص ۳۰-۶۲۹، بیهقی چنین می‌نویسد: ((ایشان را رسولدار به شهر آورد و نزل نیکو داد و پس از سه روز که بیاسودند پیش آوردندشان و امیر چیزی نگفت که آزرده بود از فرستندگان))، ص ۴۸-۶۴۶
- ۸۰- بیهقی، ص ۶۸-۶۶۵، ۶۹۹
- ۸۱- همان، ص ۹۴-۶۹۳
- ۸۲- همان، ص ۶۹۶، ۶۹۸
- ۸۳- گردیزی، ص ۴۳۴
- ۸۴- بیهقی، ص ۴۰-۷۳۹، ۷۴۵
- ۸۵- گردیزی، ص ۴۳۴؛ بارتولد، ج ۱، ص ۳۶-۶۳۲، ۴۱-۶۴۰
- ۸۶- بیهقی، ص ۹۵-۶۹۴
- ۸۷- همان، ص ۶۹۵
- ۸۸- ن.گ، بیهقی، ص ۹۶-۶۹۵
- ۸۹- همان، ص ۹۴۱، ۴۴-۹۴۳
- ۹۰- گردیزی، ص ۳۷-۴۳۶
- ۹۱- بیهقی، ص ۴۳-۸۴۲
- ۹۲- همان، ص ۸۵۲؛ باسورث، ص ۱۳۰
- ۹۳- بیهقی، ص ۷۲-۸۶۹

۹۴- مسعود بارها این عدم دلبستگی کامل خود را به خراسان ابراز داشته بود، چنانچه قبل از لشکرکشی برای فتح قلعه هانسی در هندوستان که دیوانسالاران به علت ورود ترکمانان و ناآرامی‌های آنان در خراسان، مخالفت خود را ابراز داشتند، گفته بود: ((اگر بسیار خلل افتد در خراسان روا دارم))، بیهقی، ص ۷۰۱؛ پس از شکست دندانقان نیز که امرا و سپهسالاران در فکر جبران شکست و مقابله مجدد با ترکمانان بودند به راحتی گفته بود: ((به مرو گرفتیم و هم به مرو از دست برفت))، همان، ص ۸۶۳، که اشاره به این امر بود، همچنان که محمود خراسان را در نزدیکی مرو از دست سامانیان به دست آورد، هم اکنون نیز در نزدیکی مرو آن را از دست دادیم و به سلجوقیان واگذار نمودیم.

۹۵- همان، ص ۶۴-۸۶۳، ۸۸۲، ۸۹۷-۸۹۶؛ مقایسه کنید با روایت جوزجانی که معتقد است مسعود ((از غایت خوف که بر وی مستولی بود خزاین بر گرفت و به طرف هندوستان آمد))، ص ۲۳۴.

۹۶- باسورث، ص ۸۳.

۹۷- همان، ص ۹۳-۸۹۲، بارتولد، ج ۱، ۶۳۸.

۹۸- بارتولد، ج ۱، ص ۴۲۰.

۹۹- گردیزی، ص ۴۰-۴۳۸.